

اهل حديث

اهل حدیث

حدیث نبوی در میان مسلمانان جایگاه والایی دارد. پیامبر اکرم(ص) نیز به یاران خود سفارش می‌کردند تا برای حفظ سخنان آن حضرت آنها را بنویسند. عده‌ای از صحابه نیز چنین می‌کردند. بعد از وفات پیامبر اکرم(ص) نه تنها نوشتن و نقل احادیث ممنوع شد، بلکه برخی از احادیث نوشته شده توسط ابوبکر، سوزانده شد. با به قدرت رسیدن عمر بن عبد العزیز عده‌ای عهده‌دار جمع آوری و نقل احادیث پیامبر(ص) شدند و به اهل حدیث مشهور شدند. سیر تاریخی اهل حدیث در این مقاله توضیح داده شده است.

اهل حدیث

جریانی در میان اهل سنت در سده‌های نخست اسلامی با گرایش ویژه به ظاهر احادیث و کم توجهی به تفکر عقلی. این گروه در میان اهل سنت که عهده‌دار گردآوری، آموزش و گسترش احادیث بودند و با استناد به ظاهر احادیث درباره مسائل اعتقادی و فقهی نظر می‌دادند و استفاده کنندگان از روش‌های استدلالی عقلی در زمینه فقه و کلام را نکوهش می‌کردند. حدیث نبوی در میان مسلمانان جایگاه والایی دارد، این جایگاه والا قبل از هر چیز از قرآن کریم سر چشمه می‌گیرد؛ زیرا به حکم صریح قرآن باید آن چه پیامبر اکرم(ص) بیان می‌کند را بپذیرند «و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا»: «آن چه را رسول خدا برای شما آورده بپذیرید و از آن چه نهی کرده خودداری نمایید.» [1]

پیامبر اکرم(ص) نیز به یاران خود سفارش می‌کردند تا برای حفظ سخنان آن حضرت آنها را بنویسند. [2] عده‌ای از صحابه نیز چنین می‌کردند. [3] در مقابل عده‌ای از قریش با نوشته شدن احادیث مخالفت می‌کردند. [4] به همین دلیل پیامبر اعظم(ص) در رد سخنان مخالفین کتابت حدیث که می‌گفتند: «پیامبر بشری است که در حال رضایت و خشم سخن می‌گوید» فرمود: من جز حق نمی‌گویم. [5] پیامبر(ص) در آخرین روز زندگی خویش قلم و کاغذ خواستند تا مطلبی بنویسند تا مسلمانان بعد از ایشان گمراه نشوند، عمر بن خطاب گفت: «کتاب خدا برای ما کافی است» و مانع نوشتن آن حضرت شدند. [6]

بعد از وفات پیامبر اکرم(ص) نه تنها نوشتن و نقل احادیث ممنوع شد، بلکه برخی از احادیث نوشته شده توسط ابوبکر، سوزانده شد. [7] و بعد از او نیز عمر بن خطاب سه نفر از صحابه یعنی ابن مسعود، ابودرداء و ابومسعود انصاری را به جرم نقل احادیث از پیامبر اسلام(ص) زندانی کرد. [8] و احادیث جمع آوری شده را سوزاند. [9]

این شیوه رفتار با احادیث پیامبر(ص) در دوره خلفای سه گانه و دستور به جعل حدیث در عصر معاویه سه گانه و دستور به جعل حدیث در عصر معاویه و جانشینانش [10] و ورود داستان‌ها و افسانه‌های سایر اقوام و ادیان در پیکره جامعه اسلامی، به ظاهر در آغاز قرن دوم هجری یعنی با به قدرت رسیدن عمر بن عبد العزیز در سال 99 هـ. ق. [11] به پایان رسید و پیروان مکتب خلفا نیز تصمیم گرفتند همانند پیروان مکتب اهل بیت پیامبر اکرم(ص) به جمع آوری احادیث اقدام کنند؛ این کار با دستور عمر بن عبدالعزیز به کارگزارانش در مدینه و سایر شهرها آغاز شد [12] و

عده‌ای عهده‌دار جمع آوری و نقل احادیث پیامبر(ص) شدند و به دلیل اهتمام به این کار به تدریج نام «اصحاب حدیث» و «اهل حدیث» به خود گرفتند. و در حقیقت این نام مختص فرقه خاصی نمی‌شد. [13] و همه مسلمانانی که در این زمینه کار می‌کردند به این نام خوانده می‌شدند. برخی از افراد مهم اهل سنت در این زمینه عبارتند از: زکریا بن ابوزایده (م149) عبدالملک بن جریح (م150) محمد بن اسحاق (م151) معمر بن راشد (م153)، سعید بن ابوعروبه (م156)، سعید بن ابوعرانه (م156)، اوزاعی (م157)، ابن ابوذیب (م158)، ربیع بن صبیح (م160)، سفیان ثوری (م161)، حماد بن ابوسلمه (م167)، لیس بن سعد (م175)، عبدالله بن مبارک (م181)، هیثم بن بشیر (م183)، زیاد بکائی (م183)، ولید بن مسلم (م194)، وکیع بن جراح (م197)، عبدالله بن وهب (م197)، سفیان عینی (م197). [14]

اما گویا لغو ممنوعیت نگارش حدیث در اوائل قرن دوم نتوانست آثار سوء این ممنوعیت را بر طرف کند، زیرا به دلیل کم توجهی به احادیث در قرن اول اسلامی عده‌ای از علمای اهل سنت که در مناطق خارج از حجاز و بیشتر در عراق ساکن بودند برای استنباط مسائل فقهی به رأی و قیاس پناه آوردند و در عرصه فقه به «اصحاب الرأی» شهرت یافتند. [15] ابوحنیفه (م150) یکی از بزرگان آنها به شمار می‌آید. [16] وی در قبول حدیث سخت گیر بود و تنها احادیث مشهور و متواتر را با قیود خاصی می‌پذیرفت.

از آن جا که بیشتر راویان احادیث در منطقه حجاز زندگی می‌کردند، برخی از آنها در مقابل «اهل رأی» به جای استفاده از روش‌های عقلی و رأی و قیاس در مباحث فقهی، سعی در استفاده از حدیث و استناد به ظواهر آنها نموده و خود را «اهل حدیث» و «اصحاب الحدیث» نامیدند [17] مالک بن انس (م179) رئیس مذهب مالکیه، محمد بن ادریس شافعی (م204) احمد بن محمد بن حنبل (م241) و داود بن علی اصفهانی رئیس مذهب داودیه، از بزرگان اهل حدیث که وارد عرصه فقه شده بودند به شمار می‌آیند. [18]

گروه یاد شده از محدثین که در عرصه فقه شیوه عقل گریزی را پیشه کرده بودند در مقابل سؤال‌های اعتقادی و مباحث کلامی نیز همین روش را انتخاب کردند و مالک بن انس (93-179 هـ. ق) مؤلف رساله «الرد علی القدریه» [19] به عنوان رهبر جریان «اهل حدیث» در پاسخ به سؤال از معنای آیه «الرحمن علی العرش استوی» (طه:5) می‌گفت: «الاستواء معلوم و الکیفیه مجهولة والايمان به واجب و السؤال عنه بدعة: استوا معلوم است کیفیت آن مجهول و ایمان به آن واجب است و پرسش از آن گمراهی». [20]

این شیوه در پاسخ به سؤال از صفات خیری خداوند متعال، مورد قبول سایر اهل حدیث قرار گرفت و آنان علاوه بر تعطیل عقل در مباحث اعتقادی، کسانی را که به مباحث عقلی پرداخته و به علم کلام مشغول بودند را محکوم کرده [21] آن را بدترین گناه بعد از شرک می‌دانستند. در مقابل «متکلمان نیز آن را «ظاهریه»، «حشویه»، «مجبره»، «مجسمه» و «مشبهه»، می‌نامیدند. [22]

در زمان درگیری میان اهل حدیث و متکلمین، احمد بن حنبل (164-241 هـ. ق) مؤلف کتاب «الرد علی الزنادقة» [23] به دلیل مقاومت در برابر فشارهای مأمون و معصم عباسی که از حامیان معتزله بودند [24] رهبری اهل حدیث را به عهده گرفت و با پافشاری بر قدیم بودن قرآن [25] به تنظیم نظریات اهل حدیث در عرصه مسائل اعتقادی پرداخت و کتاب «السنة» وی عهده‌دار این وظیفه شد. و به این ترتیب شیوه استناد به ظواهر حدیث و گریز از مباحث عقلی، هم در عرصه فقه و هم در عرصه کلام، نقش آفرینی کرد و فرقه کلامی جدیدی پدید آورد که پیروانش دوست داشتند «اهل سنت» و «اهل جماعت» نامیده شوند و گروه‌های دیگر از قبیل جهمییه، مرجئه و... را که قبلا از زمره اهل حدیث به حساب می‌آمدند کنار زدند. [26]

احمد بن حنبل عقاید کلامی اهل حدیث را سامان داد و رساله «اصول السنة» را به این منظور نوشت. البته کتاب‌های دیگری نیز به این منظور نوشته شده‌اند که برخی از آنها عبارتند از: «السنة» تألیف احمد بن یزید خلال، «شرح السنة» حسن بن علی بر بهاری، «اصل السنة و اعتقاد الدین» ابوحاتم رازی (327 هـ ق) و «الابانة عن اصول الديانة» تألیف ابوالحسن اشعری (320 هـ ق) و

آراء خاص اهل حدیث را که با آنها شناخته می‌شوند می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

1. اهل حدیث صفات خبری را به همان معنای ظاهری و بدون تأویل حمل می‌کنند، ولی برای آن صفات، کیفیت قائل نشده و خداوند را به صفات انسانی تشبیه نمی‌کنند [27]، و می‌گویند: خداوند صورت دارد بلا کیف [28]، و هم چنین دو دست و چشم دارد، ولی بدون کیف [29]، و قلب‌های مؤمنان در بین دو انگشت از انگشتان خداوند قرار دارد [30]، هرکس گمان کند اسم‌های خداوند غیر از او هستند، گمراه است [31]؛ کلام الهی مخلوق نیست و قدیم است. [32] قرآن کلام الهی است و غیر مخلوق بوده و هرکس بگوید قرآن مخلوق است کافر است. [33]

2. آنان اعتقاد به قضاء و قدر را مساوی با اعتقاد به جبر می‌دانند و آن را لازمه اعتقاد به توحید می‌شمارند و می‌گویند: غیر از خداوند خالق نیست و اعمال بندگان مخلوق و مقدر خداوند است [34] و خداوند به مؤمنان توفیق اطاعت داده آنها را هدایت می‌کند و کافر را گمراه می‌کند و اگر آنها را هم هدایت می‌کرد، هدایت می‌شدند، ولی خواست که آنها کافر باشند.

3. اهل حدیث می‌گویند: مؤمنان خداوند را در آخرت با چشم می‌بینند همان گونه که ماه شب چهاردهم دیده می‌شود [35] ولی کافران نمی‌توانند او را ببینند. [36]

4. ایمان قول و عمل است و زیادی نقصان دارد. [37]

5. احمد بن حنبل، هر کس را که با پیامبر هم نشین بوده صحابی می‌داند اگرچه یک روز یا یک ساعت باشد. [38]

6. از دیدگاه اهل حدیث، امام بعد از پیامبر به ترتیب ابوبکر، عمر، عثمان و بعد از سه تن حضرت علی بن ابوطالب (ع) است [39] و معتقدند که در فضیلت نیز این ترتیب رعایت می‌شود و به ترتیب خلافت بر همدیگر فضیلت دارند. [40] البته برخی در تفضیل عثمان بر حضرت علی (ع) اختلاف دارند. [41]

7. نماز جمعه و جماعت را پشت سر هر شخص نیکوکار و فاجری می‌توان خواند [42] و پرداخت صداقت، مالیات، خراج، فیه و غنائم به امیران و والیان، واجب است چه به عدالت رفتار کنند چه به ظلم و جور. [43]

8. اطاعت و انقیاد از ولی امر واجب است و نباید از فرمانبرداری آنها دست کشید یا با شمشیر بر علیه او قیام کرد. [44]

شیوه خاص اهل حدیث در مباحث کلامی بعد از احمد بن حنبل، به صورت فرقه کلامی استمرار یافت و با سایر گروه‌های کلامی به خصوص معتزله، درگیری‌ها و چالش‌های زیادی پیدا کرد، به همین دلیل در اوائل قرن چهارم، سه نفر برای عقلانی کردن شیوه ظاهر گرایانه اهل حدیث و مقابله با شیوه معتزله، به تألیف کتاب و رساله اقدام کردند.

اولین فرد از اشخاص یاد شده، ابوالحسن اشعری (260-324 هـ) بود که در عراق و بین النهرین ظهور کرد. [45] وی بعد از کناره‌گیری از معتزله با نوشتن کتاب «الابانة عن أصول الديانة» کلیات عقاید اهل حدیث را جمع‌آوری کرد [46] ولی شیوه او به صورت کامل، مورد پسند اهل حدیث واقع نشد [47] و بعدها پیروان وی به دلیل اختلاف با اهل حدیث در مسائلی چون: صفات ذات، حدوث و قدم کلام الله و افعال بندگان؛ فرقه کلامی جدیدی شده و اشاعره نامیده شدند و

مکتب کلامی آنها مکتب اشعریه خوانده شد. [48]
دومین شخص ابومنصور ماتریدی (م333) بود که در ماوراء النهر ظهور کرد [49] و سعی در مقابله با معتزله و مستدل کردن آراء کلامی اهل حدیث داشت، ولی وی نیز تنها در بین حنفی‌ها که به دلیل تبعیت از آراء فقهی ابوحنیفه از اهل رأی به حساب می‌آمدند، طرفدارانی پیدا کرد و سبک کلامی او که نسبت به اهل حدیث و اشعریه بهای بیشتری به عقل می‌داد [50] و از تشبیه و تجسیم دوری می‌کرد، [51] فرقه ماتریدی نامیده نامیده شد. و شاید بتوان ادعا کرد که ماتریدی احیاء کننده آراء کلامی اصحاب رأی در مقابل اهل حدیث بود.

فرد سوم «ابوجعفر طحاوی» (م321) بود که در مصر و جلگه رود نیل زندگی می‌کرد و بعد از روی گردانی از مذهب فقهی شافعی، پیرو مسلک ابوحنیفه شد و برای تنظیم عقاید اهل حدیث، رساله «بیان السنة و الجماعة»، معروف به عقیده الطحاوی را نوشت [52] ولی از آنجا که وی تمام مبانی فکری اهل حدیث را به عنوان اصل مسلم و قطعی تلقی می‌کرد و تنها درصد تبیین و رفع ابهام از دیدگاه آنها بود و مانند ماتریدی و اشعری نگاهی انتقادی به این عقاید نداشت، نتوانست فرقه کلامی جدیدی بنیان نهد و رساله وی گزارشی از آراء کلامی اهل حدیث است که شروح فراوانی بر آن نوشته شده و به نوعی می‌توان ادعا کرد که وی محل تلاقی پیروان فقهاء اهل رأی و اهل حدیث در مباحث کلامی است.

با وجود ظهور افراد یاد شده جریان اهل حدیث به رهبری بر بهاری [53] در قرن چهارم به اسم «حنابله»، «سلفیه» و... [54] به حیات خود ادامه تا این که در قرن هشتم توسط شخصی به نام احمد بن عبدالحلیم حرانی (م728) معروف به «ابن تیمیه» و شاگردش «ابن قیم جوزی» (م751) جانی تازه گرفت و این دو بر روی مسائلی چون حرمت ساختن بناء بر روی قبرها، زیارت آنها، توسل و ... تأکید کردند. [55]

تلاش‌های ابن تیمیه چندان پیروی پیدا نکرد تا این که در قرن دوازده هجری محمد بن عبدالوهاب (115-1206) افکار او را احیاء کرد [56] و بدین ترتیب مذهب اهل حدیث در زمنیه اعتقادات به مذهب وهابیه تحول یافت (وهابیه).

پی نوشت ها

- [1] . حشر: 7.
- [2] . سنن ترمذی، ج9، ص273 و سنن الدارمی، ج1، ص136.
- [3] . صحیح بخاری، ج1، ص193، ح110.
- [4] . المستدرک علی الصحیحین، ج1، ص106.
- [5] . مسند احمد بن حنبل، ج2، ص395 و المستدرک علی الصحیحین، ج1، ص106.
- [6] . صحیح بخاری، ج1، ص194، ح111.
- [7] . تذکرة الحفاظ، ج1، ص5 و معالم المدرستین، ج1، ص254.
- [8] . تذکرة الحفاظ، ج1، ص75.
- [9] . طبقات ابن سعد، ج5، ص140 و تقييد العلم، ص52.
- [10] . بحوث فی الملل و النحل، ج1، ص67.
- [11] . تاریخ یعقوبی، ج2، ص301.
- [12] . فتح الباری، ج1، ص194.
- [13] . اعتقاد اهل السنة شرح اصحاب الحدیث، ص9.
- [14] . السنة النبویة، مکانتها عوامل بقائها و تدوینها، ص114.
- [15] . تاج العروس، ج19، ص439 و الملل و النحل، ج1، ص226.
- [16] . مفاتیح العلوم، ص33.

- [17] . معجم لغة الفقهاء، ج1، ص71.
- [18] . مفاتيح العلوم، ص32؛ الملل و النحل، ج1، ص226 و معجم لغة الفقهاء، ج1، ص77.
- [19] . الاعلام، ج5، ص257.
- [20] . الفرق بين الفرق، ص126.
- [21] . تحريم النظر فى كتب الكلام، ص41 و 42 و شرح العقيدة الطحاوية، ص205.
- [22] . فرق الشيعة نوبختى، ص10؛ قطف الثمر فى بيان عقيدة اهل الاثر، ص355 و 356 و اعتقاد اهل السنة شرح اصحاب الحديث، ص10 و 9.
- [23] . الاعلام، ج1، ص203.
- [24] . تاريخ طبرى، ج7، ص200-202 و الكامل فى التاريخ، ج5، ص225-233.
- [25] . اصول السنة، ص22.
- [26] . المذاهب الاسلامية، ص32-29 و الفرق بين الفرق، ص304.
- [27] . اعتقاد فرق المسلمين و المشركين، ص66.
- [28] . الابانة عن اصول الديانة، ج1، ص22.
- [29] . مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين، ص71.
- [30] . صحيح مسلم، ح26554 و التوحيد ابن خزيمة، ص74.
- [31] . الابانة عن اصول الديانة، ج1، ص22.
- [32] . سنن ابو داود، ج12، ص348، ح4112 و اعتقاد ائمة الحديث، ص10.
- [33] . اعتقاد اهل السنة شرح اصحاب الحديث، ج1، ص66 و شرح الطحاوية فى العقيدة السلفية، ص327.
- [34] . مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين، ص71 و اعتقاد ائمة الحديث، ص11.
- [35] . صحيح بخارى، ح6882؛ سنن ابوداود، ج12، ص338، ح4104 و اعتقاد ائمة الحديث، ص14.
- [36] . التوحيد ابن خزيمة، ص156.
- [37] . سنن ابوداود، ج12، ص288؛ اعتقاد ائمة الحديث، ص15 و اصول السنة، ص34.
- [38] . اصول السنة، ص40.
- [39] . اعتقاد ائمة الحديث، ص24 و اصول السنة، ص36.
- [40] . شرح العقيدة الطحاوية، ص485.
- [41] . الفرق بين الفرق، ص272.
- [42] . مقالات الاسلاميين، ص73 و شرح العقيدة الطحاوية، ص373.
- [43] . همان.
- [44] . مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين، ص73.
- [45] . الاعلام، ج4، ص4؛ وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان، ج3، ص284.
- [46] . المذاهب الاسلامية، ص18 تا 26.
- [47] . سير اعلام النبلاء، ج15، ص90.
- [48] . الملل و النحل، ج1، ص105 تا 115 و نهاية الاقدام فى علم الكلام، ج1، ص57 تا 168.
- [49] . تاج التراجم فى طبقات الحنفية، ج1، ص20 و الاعلام، ج7، ص19.
- [50] . تاريخ مذاهب اسلامى، ص294.
- [51] . تاريخ مذاهب اسلامى، ص303 تا 306.
- [52] . سير اعلام النبلاء، ج15، ص27؛ الاعلام، ج1، ص206 و الوافى بالوفيات، ج3، ص23.
- [53] . الوافى بالوفيات، ج4، ص173.

[54] . الاعلام، ج2، ص201 و الكامل، ج3ص450.

[55] .

[56] . الوهابية فى الميزان، ص21-33.

:

1986	1402	1419	1411	1397
1990		1384	1989 ()	1420
1418...		1403	1410	1423
1381	1413	1417	1968	1420
1406	1423 ()	1980 ()	1421 ...	1426 ()
()	1404	1362	1406	1412 ()
1387	1	1417		